

در ملکوت عزیز فرما اگر تأییدات آسمانی شامل شود هر یک از ما ستاره و خنجره
 گردد و الا از خاک پست تر شود خدایا تأیید کن نصرت فرما ما را غالب بر نفس هواکن
 و از عالم طبیعت نجات ده خدایا بنفحات روح القدس زنده فرما تا بنجدست تو
 قیام نمایم و بعبادت تو مشغول گردیم و با نهایت صدق و صفا با انتشار آثار ملکوت
 پردازیم توئی مقدر و توانا توئی بخشنده و مهربان الهی از انجا بمنزل مسکنی
 تشریف فرما شدند آتش در آن بیت هجوم یار و اغیار از هر شبی بیشتر بود و آتش
 شوق در دلها شدیدتر نطقی مفضل در ترویج مسائل الهیه و تأکید در نشر نفحات الهیه
 و تبیین تعالیم بدیه و ذکر امر جمالی و دواعی با اجاب نمودند و چون ختم بیان فرمودند
 و مجلس اجاد و ورز زدند بایک یک از اجاب دوستان خدا حافظی اظهار رعایت
 کرده بالاتشرف بردند روز ۲۵ ذی حجه ۱۳۰۵ شمیر از جمله نفوسیکه تازه
 بحضور نور مشرف شد یکی از خاخاهای بنی اسرائیل بود در مسائل مفصله تورات با او صحبت
 می فرمودند که مراد از خلق آسمانها و زمینها در شش روز آن روز الهی است و خلق روحها
 و الا قبل از خلق این آسمان و زمین شب در روزی نبود و از این آیه فی که در تورات میفرماید
 روح الهی بالای آب مانند مرغی بود مراد آمار عرفانست که سبب حیات آسمانی است
 و اینکه میفرماید انسانی را بصورت خود خلق کنیم مراد صورت آسمان و صفات
 الهیه و الا ذات باری از صور مادی مقدس است و از امثال و اشباه منزّه
 و مبرا از این قبیل چون بیان اصطلاحات در موز آیات کتب مقدسه را فرمودند

آن گاه معانی علامه و بشارات ظهور موعود در مفصل و شروع بیان نمودند چنانچه ما خام نذکره
بجذب و شور آمد و اسرار باحاطه علمیه مطلع فیوضات احدیه نمود بعد جمعی از نفوس محترمه
که بعضی از آنها پسر بودند بمحض اظهار مشرف شدند و از جمله مطالبی که بسمع اطرر رساندند
تحریر پر و نسر کلمه در قضیه مشرق الاذکار شیکاگو بود که اعانه اجای شرق بحیث
آن بنام یکی از فہرستہای کتاب عظمت این امر عظیم گفته بود بیانات مبارک در آن
از تقالید و رسوم تنہا و اوام شیشہا بود و عصر در مجمع اجام منزل ستر و سکنی
جمعی تازہ از شاگردای ستر کنی در مجلس و بعد از مجلس مشرف شدند و نطق مبارک در
خصوص ادراک معانی کتاب الہی بود کہ مقصود از تلاوت و قرائت پی بردن بحقایق
آیات و اسرار کتابست اگر تنہا خواندن بود بایستی قلت یہود جمع مؤمن بسبح
شده باشند ولی چون از ادراک اسرار و معانی بی بهره بودند از ایمان بانحضرت
ممنوع گشتند علامہ و آیات کتاب را بظاہر معنی نمودند و ظهور مسیح را مطابق
تقالید و آداب و رسوم ملت خود نیافتند لذا انکار کردند و از حقایق و اسرار الہی
غافل و در کنار شدند یا شب محفل عظیم مجلس مہمی در آنجمن تیا سیفہا نیویورک بود
و خطابہ مبارک کہ از قدمت سلطنت الہیہ و عدم انقطاع فیوضات مخصوصہ ربانیت کہ
ہمیشہ حق بوده و خواهد بود و در ظل فیوضات رحمانیہ او ہمیشہ خلق مستقیض و موجود و از
انوار مظاہر فضل وجودش ستیز و منور سنہ اللہ الہی قد خلعت من قبل ولن تجد لسنة
تبدیلہ ولا تحویلا و صورت خطابہ مبارک کہ در آن مجلس نیست

(هواشه)

نفوسیکه خبر از عالم حقیقت و تلج در کائنات ندارند کشف حقایق نتوانند
و تحریر حقیقت نمایند آن نفوس نظری سطحی دارند چهل مجسمند و تقلید محض آنچه
از ابا شنیده اند بآن معتقدند ابداً از خود نه دانش و هوش دارند و نه
چشم و گوش اعتماد بر حکایات و روایات نمایند و بر حسب افکار جهل و
خویش رفتار کنند و همچو گمان نمایند که سلطنت الهیه حادث است چنین
اعتقاد دارند که این عالم وجودش هزار ساله یا هشت هزار ساله است و پیشتر
خدا خلقی و سلطنتی نداشته اگر چنین باشد نمود باشد الوهیت حادث است نه قدیم
و حال آنکه مادام خدا بوده خلق هم داشته مادام نور بوده مستنیر هم بوده زیرا بدون
مستنیر نور ظهور ندارد و بدون خلق خالق ثبوت نشود الوهیت مقتضی خلق است
رازق باید مرزوق داشته باشد تصور الوهیت بدون مخلوقات و کائنات
مثل نیست که تصور سلطنتی بدون کشور و شکر نمایم پادشاه لا بد کشور دارد آیا ممکن
است شخصی پادشاه باشد بدون ملک و رعیت؟ این مستحیل است اگر وقتی بود
که نه شکری بوده و نه کشوری چگونه میتوان گفت پادشاهی بوده پس لابد بی خلق
داشته در این صورت چنانچه حقیقت الوهیت اول و آخری ندارد خلق او نیز
اول و آخری نداشته و نخواهد داشت همیشه خدا خالق و رازق بوده همیشه مویی
و معطی بوده وقتی نبوده که صفات الوهیت و ربوبیت معطل بوده باشد ابداً تعطیل

جائزند این خورشید بشعاع و حرارتش آفتاب است اگر تصور کنیم که وقتی آفتاب
 شعاع و حرارت نداشته باید گوئیم از اصل آفتابی نبوده مادام شعاع و حرارت داشته
 شمس نبوده همین طور اگر گوئیم وقتی خدا مخلوق نداشته مرزوق نداشته باید
 گوئیم خلّاتی نبوده و این انکار قدرت و دلیل بر حدوث ربوبیت است این ضحیّت
 که این کائنات نامتناهی این کارخانه قدرت این فضای غیرتناهی و این جام
 عظیم شش هفت هزار ساله نیست خیلی قدیم است اما اینکه در تورات ذکر شش هزار
 سال است این معنی دارد بظاهر نیست زیرا میفرماید خدا در هفت روز آسمان و زمین
 را خلق فرمود با آنکه قبل از خلق آسمان و زمین آفتابی نبوده شرق و غربی وجود نداشته
 چگونه بدون آفتاب روز تحقق یابد پس معنی دیگر دارد مقصد نیست که سلطنت
 الهیه قدیم است نه حادث همیشه خلق داشته کشور لشکر داشته و خواهد داشت
 لهذا فیض الهی و تجلیات او مستمر است انقطاعی ندارد چنانچه برای شعاع و حرارت
 آفتاب انقطاعی نیست همچنین مظاهر مقدسه الهیه که مطالع فیوضات ربانیه اند همیشه
 بوده و هستند و آن مظاهر مقدسه بهت چه ظاهر میشوند حکمت و نتیجه ظهورشان
 انیت که در عالم انسانی صورت و مثال الهی ظاهر شود زیرا که حقیقت عالم انسانی
 حائز دو صورت است و دارای دو جنبه یکی صورت و مثال الهی است و ثانی
 جهت جسمانی و جنبه شیطانی چه که غیر از جسم انسان را حقیقی است که آنرا قالب مثالی
 یا صورت و خلقت ملکوتی می گویند در حینیکه انسان می گوید من دیدم من گفتم آن

کیت که می گوید من دیدم واضح است که او غیر از جسم است و قستی که فکر می کند
 مثل نیست که با خود مشورت مینماید معلوم است حقیقت ثانویه است که با او مشورت
 می کند جسم نیست که با انسان رای میدهد که اینکار را بکنم یا نه مضرش چیست
 و فوائدش چه چه بسیار میشود که انسان در امری اراده قطعی مینماید و بعد
 باندک تا نل و نگر از آن امر منصرف میشود چرا بجهت نیست که با حقیقتی مشورت کرده
 و ملتفت مضرت آن امر شده لهذا از آن منصرف گشته از این گذشته در عالم
 رؤیا انسان سیر می کند و حال آنکه جسم اینجا است اما روح سائر در شش و
 و غریب دنیا آنکه سیر می کند کیت حقیقت ثانویه است شخص مرده است
 جسمش زیر خاک است ولی روح انسان با او در خواب سوال ر جواب مینماید
 آن کیت که انسان با او سوال و جواب می کند او حقیقت ثانویه است پس
 در انسان غیر از جسم حقیقت دیگر است مثلاً جسد ضعیف میشود اما آن حقیقت بر حالت
 واحد است جسم فریب میشود و حقیقت بر حال و جسد ماند جدا ناقص شود و حقیقت
 بر حالت اولیه مشایده شود جسم انسان در خواب مثل مرده است ولی آن حقیقت
 در سیر و حرکت است ادراک دارد و گفتگو مینماید و کتشاف امور می کند آن حقیقت
 قالب مثالی است و مایل ملکوتی جسم عنصری کاشف حقایق است و مدرك اشیا
 کتشاف علوم و فنون و صنایع میکند قوه برقیه و سایر قوارا تسخیر مینماید و با شرف و نور
 عالم در آن جسد مخا بره می کند واضح است که این جسم و جنسیت اگر جسد بود

بستی در حیوان هم نمونه این کمالات باشد زیرا حیوان با انسان در جمیع قوی
 مشترک است پس آن قوه حقیقت ثانویه فی است که کاشف حقایق اشیا است
 محیط بر کائنات است و اوقف اسرار است مادی ملکوت است و بهر حال ناست
 آن حقیقت است که انسان را از حیوان ممتاز نماید لکن این حقیقت ما بین عالم الهی
 و رتبه حیوانی است اگر قوه ملکوتیه غلبه نماید حقیقت انسانیته اشرف مخلوقات شود
 و دارای صورت و مثال الهی گردد و اگر جهت حیوانیه غالب آید از حیوان پست تر
 شود چه که حالات و شکونات حیوانیه در انسان ظهورش بیشتر و مضرترش
 شدیدتر است مثل غضب و شهوت و منازعه بقا جنگ و جدال خدعه و زور و حرص
 و طمع از نقائص عالم انسانی و خصائص عالم حیوانی است مثلاً مانند روبا و انسان
 بی تربیت مکار است در حیوان حرص است در انسان هم هست در حیوان تعدی
 و شهوت است در انسان هم هست زیرا حقیقت انسانیته جامع است لذا آنچه
 در حیوان است ظهورش در انسان اشد است و آن مقتضیات عالم طبیعت
 است و ظلمات نقائص که سبب ذلت کبری است و بلایه عظمی و از جهت دیگر در ان
 کمالات و فیوضات الهی است که سبب سعادت مری است و مایه عزت ابدی
 مانند عدل و وفا صدق و صفا حکمت و تقی رحم و مروت محبت و مودت فطرت و معرفت
 که سبب این کمالات انسان احاطه بحقایق اشیا نماید کشف اسرار کند پس
 حقیقت انسانیته بین ظلمت و نور است و دارای سه صورت صورت ملکوتی صورت

انسانی و صورت طبیعی صورت طبیعی ظلمت اندر ظلمت است و مایه رحمت و ذلت
 و سبب نزاع و جدال و حرب و قتال اما صورت ملکوتی که منتهای رتبه عالم انسانیست
 نور علی نور است و وسیله حصول سعادت عظمی و مراتب صلح و صلاح و عز و علا منظر
 مقدسه الهیه بحیث این ظاهر شدند که ظلمات عالم حیوانی را با نور صفات ملکوتی زایل
 فرمایند و نقائص عالم طبیعت را بکمالات الهیه مبدل کنند تا جهت ملکوتی غالب
 آید و صورت و مثال الهی در عالم انسانی جلوه نماید نورانیت الهی و فضائل رحمانی ظاهر
 شود پس این مطالع مقدسه مرتبی عالم وجودند و معلم عالم انسانی نفوس بشری را
 از ظلمات ضلالت و غفلت و نواقص و رزائل عالم طبیعت نجات دهند و فضائل
 و خصائل روحانیه دلالت کنند چنانچه عالم گردند حیوانی انسان شوند درجه
 اند فرشته گردند ظالم و متکبرند عادل و خاضع شوند تا انسان زمینی آسمانی شود
 تا سوتی ملکوتی گردد طفل رضيع مقام بلوغ یابد فقیر و ذلیل غنی و عزیز شود خلاصه اگر ظهور
 منظر مقدسه نبود جمع بشر در صقع حیوان بودند بلکه پست تر نسبت به اگر اطفال بشر
 تربیت نشوند در مدار کس داخل نگردند بدون مرتب جابل و نادان مانند و اگر تامل
 و مجالس مجالس طبیعی گذارده شود جنگل و آجام گردد اثمار آبدار بار نیامد و فواکه
 طیبه نهد اما چون در تحت تربیت باغبان در آید از بار و اثمار لطیفه دهد فیض
 و برکت کلیه حاصل نماید سپس عالم خلقت بقضای طبیعت جنگل و خارزار است
 و منظر مقدسه باغبان الهی و مرتبی عالم انسانی که تربیت عالم وجود بود از دنیا اثمار

نفوس سرسبز و خرم ماند لطافت و نظافت یابد و آثار طیب و مسبب زینت حدائق
 حقائق انسانی گردد لهذا این فیض الهی و تربیت ربانی مستمر است نمی شود که این فیض
 عظیم منقطع گردد و این جلوه رحمانی تمام شود شمس حقیقت همیشه در غروب باشد غروب
 آن را طلوعی در پی نباشد مماتی که اورا حیاتی از عقب نیاید آیا این سزاوار عالم
 الهی و شمس حقیقت است که در غروب ابدی ماند و از تربیت عالم وجود ممنوع و لا و نشد
 وجود شمس برای افاضه است چگونه غروب دائمی نماید و فیض و انقطاع جوید بلکه فیض
 او مستمر است آفتابش همیشه طالع است و آثارش دائم و ظاهراً شمس بدام درمور
 است و الطاف و موافقتش در بروز و ظهور لهذا باید همیشه منتظر و امیدوار بود و متوجه
 ملکوت فیوضات پروردگار که بظهور منظر مقدسه عالم بشر فیض عظیم اکبر یابد جهان جهان
 دیگر شود و عالم مکان غبطه جنت و رضوان گردد تا ظهور منظر الهیه باید با کمال
 صورت باشد و با اعظم شئون و کمالات ظاهر شود عینی با قوتی الهی و نفوذی
 آسمانی تا ممتاز از سایرین باشد و در جمیع صفات و آثار اولی و اقدم مثل اینکه
 آفتاب از جمیع ستار و ممتاز است هر چند در مقام خود کواکب و نجوم نیز روشنند
 و در لیالی درخشند اما شمس را تابش دیگر است و تأثیرش بر تراباید منظر فیض
 الهی نیز چنین باشد تا ثابت شود که معلم الهی است و مربی عالم انسانی شمس حقیقت
 است اعظم تجلی است و اول جلوه آسمانی تابش و تأثیرش بذات خود است نه کتاب
 از نفوس بشری و الا باید گوئیم کمالاتش ما خود از سایرین است چگونه میشود شخصی را که

دیگران تربیت نکنند او مرتبی عالم انسانی شود منظر فیض الهی باید مستقل باشد نه مستقل
 مرتبی باشد نه مربوط کامل باشد نه ناقص غنی از اسوا باشد نه محتاج
 تربیت اهل دنیا جامع جمیع کمالات باشد نه محدود و محصور تا بتواند نوع بشر را
 تربیت کند ظلمات جهل و نادانی را زایل نماید بقوه الهیه عالم را عالم دیگر نماید صلح
 عمومی را ترویج کند وحدت عالم انسانی را مروج باشد ادیان مختلفه را متحد
 سازد لهذا میسر است که لطاف و مواهب ربانی ظهوری شدید یابد انوار
 شمس حقیقت دیده های ما را روشن کند و لهار انورانی نماید ارواح را سبب سازد
 بهم عالیه بخشد و حیات ابدیه دهد تا بهنقی رتبه عالم انسانی نائل گردیم من لیه است
 در امریکا در اغلب شهرها در کناس و مجامع عظمی صحبت کرده ام نفوس را بوحدت
 عالم انسانی متذکر نموده جمیع را بالفت و یگانگی نوع انسان خوانده ام فی الحقیقه نهایت
 رعایت را از اهل امریکا دیدم احتی نلت امریکانت نجیبه است استعداد برکالی دارد
 و تحری حقیقت نماید و حال غم حرکت دارم فردا میروم لذا خدا حافظی می کنم و از برای
 شما تائیدات آسمانی می طلبم و عزت ملکوتی و عیالت ابدی می خواهم تا به تمام مقامات عالم
 انسانی رسید و نهایت ممنونیت را از شما دارم هیچوقت شما را فراموش نخواهم کرد
 بلکه همیشه بدرگاه الهی تضرع و زاری نمایم و شما را توفیق رحمانی و برکت و فیض آسمانی جویم
 انهی اهل آن نهم از حلاوت گشتار یار ستر و علن انجذاب دل و جان بستند و هنگام
 حرکت مبارک یک یک نزدیک آمده دست میدادند و اظهار خلوص و محبت صمیمی مینمودند

و چون خبر عزیمت و مسافرت مبارک را می شنیدند بشدت اظهار حزن و کدورت
 میکردند اما حسرت و احتراق قلوب اجبای مشتاق از فکر هجر و فراق طلعت یثاق بیشتر
 حیرت بود روز ۲ ذی قعدة (۵ دهمبر) علاوه از اجبای نیویورک جمعی کثیر از
 دوستان و اجبای اطراف برای مشایعت مبارک در شتی سلیتیک آمدند رقت و حزن
 قلبشان بسیار مؤثر بود و آه نین صغیر و کبیر متصاعد بفلاک تاثیر سالون بزرگ در جداول
 با آنکه تالار بسیار بزرگی بود گنجایش جمعیت اجباب نداشت بعضی نشسته و اغلب
 تابیرون در ایستاده بودند و بهیکل اقدس در جمع دوستان با حال نطق و بیان موشی
 و خرام و نبضای یاران و وداع با ایشان و تسلی قلوب مشتاقان مشغول محزونان را
 بسرور ابدی دلالت می فرمودند و بتأییدات ملکوت اهی بشارت میدادند تا وقت
 مرخصی جتبا خطاب بی غرابندای علی ادا فرمودند که صورت آن نیست (هوا شد)
 این روز آخر و ملاقات آخری است حالا دیگر سوار و ابور شده میرسیم و این
 آخر وصیت من نباست و بکرات برای شما صحبت داشتم و بوحدت عالم انسانی دعوت
 کردم که جمیع بشر بندگان خداوند هستند و خدا بجمع مهربان گل را رزق میدهد
 و حیات می بخشد در حضرت ربوبیت جمع بنده اند و فیوضات الهیه یکسان مبذول
 لهذا باید ما هم بجمع مثل عالم در نهایت مهربانی باشیم و این تعصبات و مینه جنسیه و تعصبات
 و ملیتیه و سیاسی را فراموش نمایم جمیع روی زمین بیکره است و جمیع امم یکساله اند
 و گل بندگان بچند وند پس هر نفسی سبب کدورت دیگری شود نزد خدا گناه کار است

خدا جمیع قلوب را مسرور میخوابد تا هر فردی از افراد در نهایت سعادت زندگانی نماید و از
 اختلافات و تعصبات دینی و مذهبی و تعصبات جنسی و سیاسی و وطنی بیزار و در کنار گردد
 شما که احمد تشه چستان بیاشد و گوشتان شنوگشت و قلبتان آگاه دیگر نباید نظر باین
 تعصبات و اختلافات نمائید بلکه باید نظر با لطف الهی کنید که او شبان حقیقی است و جمیع
 انعام خود مهربان با آنکه خدا جمیع مهربانست آیا جائز است ما که بندگان او هستیم با یکدیگر
 جنات و جدال نمائیم لا اله الا الله بلکه باید بشکرانه قیام کنیم و شکرانه الطاف الهیه الفت
 و التیام با یکدیگر است و محبت و مهربانی بموم خلاصه مبادا قلبی آزرده نمائید یا در باره یکدیگر
 غیبت کنید با جمیع خلق یگانه باشید جمیع را خویشان خود شمرید همیشه مقصدتان این
 باشد که دلی را مسرور کنید گرسنه‌ئی را اطعام نمائید برهنه‌ئی را پوشانید ذیلی را
 عزیز کنید بیچاره را چاره ساز گردید و پریشانی را سر و سامان بخشید اینست رضای الهی
 اینست سعادت ابدی اینست نورانیت عالم انسانی چون من برای شما عزت ابدیه
 میخواهم لذا چنین نصیحت مینمایم می‌نرسید در بانکان چه خبر است چه خونبار ریخته می‌شود
 چه قدر اطفال یتیم میگردد چگونه اموال بگارت میرود چه آتشی شعله در هست با وجودیکه
 خدا انبار رحمت مجت خلق کرده آنها خون یکدیگر میریزد خدا انبار برای تعاون
 و تعاضد یکدیگر آفریده آنها بنیب و غارت هدیه میگردانند بجای اینکه سبب رحمت
 نوع خود شوند مزارت یکدیگر مینمایند پس شما باید نعمت را ببند نمائید بدل و جان
 بکشید بلکه نورانیت صلح عمومی بدخشد این ظلمت بیگانگی زائل گردد جمیع بشر یک

خاندان شوند و هر فردی خیر عموم خواهد شد شرق بغرب معاونت کند غرب بشرق
 اعانت نماید زیرا که ارض یک وطن است و نوع انسان در تحت فیض و حمایت یک شبان
 ملاحظه نماید که بسیاری الهی چه صدقات و بلا یابی دیدند بجهت اینکه نوع بشر محبت
 یکدیگر کردند و بجهل الفت و اتفاق تشبث نمایند و آن نعوس مقدسه حتی جان خود را فدا
 کردند بپسینید چه قدر خلق غافلند که با وجود این زحمات هنوز در جنگ وجدالند و با وجود
 این نصابی باز خون یکدیگر ریزند چه قدر نادانند و چه قدر در غفلت و ظلمتند خدای باین
 مهربانی دارند که با جمیع کسان معامله میفرماید با وجود این مخالف رضای او حرکت نمایند
 او بجهت رؤف و مهربانست اینها در نهایت عداوت و طغیان او حیات بعموم بخشد
 اینها سبب حیات گردند او ممالک را معمور فرماید اینها خاندان یکدیگر را مملو نمایند
 ملاحظه نماید که چه قدر غافلند حال تکلیف شما را دیگر است چه که مطلع بر اسرار الهی شدید
 چشم بنیاد گوش شنو دارید لهذا باید با عموم در نهایت مهربانی معامله نماید هیچ
 عذری ندارید زیرا رضای الهی را دانستید که در خیر و صلاح عموم است نصابی حق را شنید
 و بیانات تعالیم الهیه را استماع نمودید که باید بجمیع حتی بدشمنان دوستی و محبت نماید
 بدخواهان را خیر خواه باشید و مخالفان را یار موافق گردید پس بوجب این تعالیم
 عمل نماید بلکه این ظلمات حرب و جدال زایل شود نورانیت الهیه جلوه نماید شرق
 منور گردد و غرب معطر شود جنوب و شمال دست در آغوش یکدیگر نماید و اعم عالم در نهایت
 محبت با هم معاشرت و الفت یابند تا باین مقام برسند عالم انسانی را راحت نیابد

سعادت ابدیه حاصل نشود اما اگر بموجب این تعالیم مقدسه عمل نمایند عالم ناسوت آینه ملکوت
 گردد روی زمین جنت ابلی و غبطه فردوس برین شود امیدوارم موفق بر عمل تعالیم
 شوید تا چون شمع بعالم انسانی روشنی بخشید و مانند روح جسم امکان را بحکمت آرید
 نیست عزت ابدی نیست صورت و مثال الهی که شمارا بان وصیت مینمایم و امید چنان
 که بان موفق شوید انتهی - مسافری و کاتب کشتی از دور و نزدیک چون این خطابه
 مبارکه را شنیدند و آن حالت انجذاب و انقلاب اجاب را دیدند انگشت
 حیرت گزیدند و اظهار تعجب نمودند که این چه حکایتیست و این چه وجود باقیست
 و عظمتی که اینهمه رجال و نساء جلیله امریکا صف در صف در حضورش اینگونه خاضع
 و خاشع اند و صغیر و کبیر پروانه حول این جمال جمیل و وجه نیرباری چون یک یک
 دوستان در ساحت انوار اقدس دست دادند و ذیل عطا گرفتند و رجا و استغای
 تأیید نموده مخلص شدند بیرون کشتی در ساحل صف کشیدند و در جلو مرکب
 مبارک باناله و آه بودند و ناظر روی چون ما چون کشتی مبارک حرکت نمود سبحان
 و شوری دیگر از آنها نمودار شد حزن و حینشان جانسوز بود و حالت جذب و شوقشان
 دلد و زهمه با اعناق خاضعه در تعظیم بودند و با ایادی مرتفعه در تپس و تکبیر و تا چشم کار میکرد
 جمعیت مشتاقان از دور مانند فوج موج میزد و سان مبارک در ظهور قدرت
 و قوت اسم اعظم ناطق که به بنید چگونه اقتدار امر الله و لوله در دلها انداخت و چه
 انقلابی در نفوس افکند چه طور عون و عنایت جمال الهی بی در پی رسید و انوار

نصرت از افق اعلیٰ دمید این از تائیدات موعوده ملکوت الله بود و توفیقات جبروت
 غیب اِبهی چنانچه جمال مبارک بصرت بح عبارت وعده فرمود که نریم من افقی الابهی و نصرت
 قام علی نصره امری بجنود من الملائه الاعلیٰ و قبیل من الملائکه المقربین انہی و دیگر وقایع مسافر
 مبارک ببلاد اروپا تا مراجعت بشرق در حبلد ثانی مرقوم و مسطور۔

صد هزار شکر و ثنا تائیدات جمال اقدس اِبهی و عنایات مطلع عمده او فی را
 که بنجد اقل با تمام حبلد اول بدائع الآثار مؤید شد و در ۲۳۲۳ هجری
 او ۱۹۱۳ عیسوی بقلم خود تحریر و بساحت نور حضرت عبد لہیفا فدیت
 اجبائہ الثابتین علی عہدہ الاو فی تقدیم نمود و در اوائل ۱۹۱۴ عیسوی نامور مسافرت
 ہندوستان و ماڈون پشرو و انتشار آن گردید و بنفقہ یاران روحانی جناب جو نورد
 گشتاب و مہتر اسفندیار بہرام در بند رہی ۱۹۱۴ عیسوی موفق بطبع

آن شد

محمد سعید

زرقانہ



Mirza Mahmood Zarquani,
The Compiler of the Book.

محمود زرقانی

سرود محمود

شنای نصرت و حمایت جمال قدم در آرزادی بیکل سترانه الا کرم از سخن عظیم که ۱۳۲۷ مطابق
سنه ۱۹۰۹ عرض و بساحت اقدس نقتدیم گردیده

بخواند

ای طلعت غیب و ذات ابھی چون بدر تمام شد بویدا ای خالق عز و ذات ایزد ذات تو سجد و صف ناید ای گوهر هست و بود بی باک انسان که توئی نیابد دراک شاهنشاه ملک بیزوالی بخشنده رفعت و کمالی هر جان و تن آتی ز جودت اشیا همه حاکی از وجودت در ویش و شه و گدا و منعم کل از تو و تو بخویش قائم از رحمتت که سخنر شد	ای منظر کنز و ستر اخفی آن مدح که مدحت کما بی است دارنده همه سرو و ماه و یعد وصف تو قزون زهر مقالی پاکیزه تر از هفت آیق پاک در مدح رخ تو هر درایت تا بسند و ز مشرق جمالی نیض تو اساس زندگانی هر صوت و سری نشان بود با حال نهان تو خود عیانی چرخ و فلک و مدیر و ناظم گر عون و عطای تو نباشید شام غم غم عاشقان بپر شد	عون تو ز ششرق امر علی نایسته ذات چون تو شایسته شاه و ملکوت و ملک سرمد نعت تو برون زهر مثالی وصف تو کجا و عالم خاک ز اندازه خود کنند حکایت دارنده قدرت و جلالی فضل تو حیات جاودانی هر بود بود و ره نمودت در عین عیان ز گل نهانی هر روز و شب حیات دائم شیرازه گل هر دم بپاشد شمس رخ معصوم پرده در شد
---	--	--

<p> از سخن و سخا بکین بدر شد عدلت همه جا علم بر افروخت کام دل و کار عاشقان خست فوج فرج و هم رساندی تا بار که گرم کشاندی از بد و ظهور رتب اعلی بودی همه دم هجوم اعدا سخن و ستم و بلا و ماتم ایستد دلی بود یکدم در یوم لغایت ایشه جان هر روز بخون خویش غلطان چون پرده فکندی از رخ خویش بمواره انیس ناله ویش حنبت بجهان چه شهره انداخت بزنگ ملامت و ستم باخت اندام تو رستخیز عیان کرد لعل لب روح بیز عیان کرد </p>	<p> بر شدید قدرت تو از حیب بشکر نصرت و ظفر باخت بارایت نصر و آیت داد گردستم و اilm نشاندی در هر جهت ای جمال دادار تا روز بروز عهد او فی صد شکر که زرم خصم شکست باطلت عهد بود هدم نصر تو چه کرد یک تجلی عشاق بی ز عشق تالان بیننده همه در ماه بودند ز اعداد ستم روح کیش ایندم ز تو قوم ظلم مغلول رایات رفیع فتنه افروخت تا آنکه ز جهل و تنگ دستی چشم درخ فتنه خیز عیان کرد یار از تو غریق نور نعمت </p>	<p> بدرید حجاب ظلمت و ریب بنیان غم و ستم بر انداخت دادی شه عهده را تو آمد عشاق ز قید غم رماندی احسان و کرم ترا سزاوار بر سبک امر و صدر اصفی طوفان و غبار ظلم نبشت جز حفظ تو ای جمال قدم جستی دل عاشقان تنی در دستگه و فاعزل خوان قربان بلا سے شاه بودند احباب همیشه زار و دلریش گردیده بحال خویش مشغول هر کس که تراندید و شناخت در زاویه زیان نشستی موی و خط مشک میز عیان کرد اغیار اسیر نار نعمت </p>
---	--	--

<p> صبر از کف عاشقان ربودی گلشن وصل پرز غلغل جان و سرونگ نام برکت برارض و سما صلا کشیدند از طلعت عهد پرده کشود الرب اتی بعسده الحق لیکن از ره جود و فضل و حسان سوی رخ و موی غصن عظم خواندی تو همیشه گاه و بگاه یابند از اوز نشان کویت از خسر فنا گرفت پیمان در حلقه و بند بندگی شد سر بر سر دار ایتلا زد زیر علم بهبش تابید در امر تو کرد کوشش نیک آوازه ابر شد جهانگیر در مشرق و غرب عیان نذا کرد </p>	<p> راز دل عارفان نمودی آشفته دلان تو چو بسمل بانای دنی و چخانه و دوف در معرکه بلاد و دیدند قصد ملکوت غیب نمود حین کشت سماء امین شوق کردی تو ز عاشقان مالان خواندی همه بر بنص قدم شاو چشم و سریر و خرگه تا گمشدگان بجز رویت مواز سر بندگی پریشان دور از خور و نوش زندگی شد خمخانه و ساغویلا زد چو سید مد اگر حیات جاوید با سخن و جنای ترک و تابانک زان شاه سریر حسن و تدبیر ایام غم و جفا و فا کرد </p>	<p> چون غنچه گل چه لب گشودی شوق دل و شور گل فرودی جان بخته گان کوت صفت و ادند ز دل ندای ماتف چون چهر تو ای جمال معبود هم عهد و نوید نصر فرمود هر چند که روی خویش پنهان نمودی عیان لغای پیمان گردی مده من اراد الله کل را بسجود روی آن شه بعد از تو نمود آینه جان در عشق تو محو گشت و حیران در برزم تو نغمه و لایزد بر عالیان چنین صلا زد بارنج و عنای دور و نزدیک صوت تو رساند تا با مر یک پین طلعت بندگی چها کرد </p>
---	---	--

<p> شاد آن رخ پر ز نصرت آمد آسوده ز ظلم و جور عدوان ساجد بر شش کواکب و مه بیگانه ز خویش و خانه آمد هم بسته تا رموی او شد کامد ز در آن جمال چون حور قربان تنش حسان جانها بانای نعوت و نعمت راز نور از رخ پر نشاط پاشی مدهوش ز ساغر استند کردی همه مست خمر باقی پیمان و خسر عهد در دست کل محور رخ نگار می شاق صهبای لغا و فضل دارند بس خون گلوی و قلب دید همواره کسند سعی و تمهید جان و دل و فکر و ذکرشان یک </p>	<p> تا نوبت نصر و نصرت آمد در مصر لقا و شهر جانان بر عیش جلال کرد تکیه دل در طرب و ترانه آمد دیوانه عشق روی او شد سر شد غم بجز لیل و بجز ر شد تازه روی او روانها در بزم طرب همه سرافراز ای مطرب عشق شاد باشی در محفل عهد می بستند شکر تو و ساغر تو ساقی عشاق شدند خاضع و پست در محفل عشق بزم اشراق در گلشن نصر و بزم یارند کین گلبن نصر حق چشیده سازند با لوائی توحید جسم و تن اگر هزار مالک </p>	<p> هم لقبش امر را بپا کرد شد یوسف عهد و شاه پیمان فارغ ز جفا و کید اخوان بی پرده چسب آن یگانه آمد فارغ ز غم زمانه آمد شد باز حسان جان پر از تو زان روی چو حور چشم بدو از عشق دل عاشقان جان باز گشتند جمع همه در مسانه عشاق رخس که حق پرستند در بزم وصال او نشستند آن دلبر بندگی چه نبشت گشتند جمع سر خویش و دست آشفته روی آن نگارند از جان همه مغنم شمارند در شکر چنین فتوح و تمهید در لفت و عز و جاد و تمهید </p>
---	---	---

<p> ای دلبر عاشقان بیدل هر مقصد و حاجت از تو حاصل لوح و اثر مداد اعلا بازم دل و جان نمودشیدا جان شیفته ندای تو شد شرمنده دل از سخای تو شد ای مشرق عهد و شاه پیمان همواره رجای عون و حسان ای مطیع فیض ذات یکتا سهو گنبد و خطابشا ده عون و عنایت جدیدی بفرست تو را بیت حمیدی ما جوهر عجز و سهو و نسیان تو منبع لطف و جود و حسان بخشیده ترانسم الهی نبود بجز از درت پناهی ای ماه و فاق شاه اشراق </p>	<p> ای سلم از رخ تو زائل آمد ز درت پیام حسان تبریک سعید عید ابھی هر دایره و خطش ز موتیت تن خاک در عطای تو شد صد شکر ز نفس گراید ای یاد رخ تو جنت جان از جود دل آیت جان کن عون و مددشید بنما بنما ز کرم رخ اعانت کن حفظ و حمایت شدیدی نا باشعف و مسرت روح تو معدن فیض و فضل بزبان ما گر چه همه ذلیل و خواریم از عرش اراده حکم شاهی حق خواند ترا چه تبر اکرم دلدار و فاق و یار مشتاق </p>	<p> آسان ز تو عقد های مشکل شد شاد ز لطف تو دل جان حاکم زلفت و سخن اعلی آورد شمیم مشکبویت سرگوی ره و فای تو شد کی حق عطای تو سراید دارد ز تو این اسیر جهان جان مفضل فیض جاودان کن عفو و کرم و عطا بفرما کن از هوس و هوی صیانت باشکر و نصرت حمیدی گرد و بدن قلوب مفتوح ما پیکر درد و رنج و عصیان لیکن چو تویی پناه داریم در امر ز ماه تابسا هی مختص تو گشت فیض اعظم شد باز که عطا و نفاق </p>
--	---	---

<p>دور از شرف صف حضورم از فرقت بجز غم ربانی خوشحال و خنک کنی دل ریش با وصل رخ تو دل غمین بود بی پرده جمال انور آید تا حال که قلب شادمان شد گردید جهان جهان دیگر آوازه کوی شایع آمد هر دم که بهجت است و تجید دور از گل چهره تو خار است کین گونه وصال ذوق دارد تن گشت ایازان در جود در عهد تو زنگش سر شد</p>	<p>دیریت که از رخ تو دورم تن سوی جهان جان کشانی در بزم وصال طلعت خویش بر پاهایم فساد و کین بود کایه فرجی که غم سزاید بس خون ز عیون دل روان شد از زمین تقای خمد انور نور ملکوت ساطع آمد هر سو مه نصرت است و تائید دلدار مراد در کنار است بجسد دل زار شوق دارد شد مدح رخسار سر و محمود جانها ز ربت ز کین نظر شد</p>	<p>کن تازه وصل قلب مشتاق کی پیکش نوید دل سسانی وز جام می لقا چشانی زین پیش که سخن تو متین بود در سخن تو آرزو چسبید بود بس ناله و جان که بهمان شد نور رخت از حجاب عیان شد شمس جبروت طالع آمد بس وجه بیوت را کعب آمد امروز که روز انقضا است بر وصل تو عین نظر است صد شکر که از عطای معبود دل واله انجبال مشهود</p>
--	---	--

قصیده در بشارت مسافرت طلعت انور عبدالباقیم امریکا بدیت سفر در رکاب
مبارک عرض شده

بخواند

داو بر عاشقان نوید عطا

ز وصلات باقی سا ملاملا

مژده کا مد از غیب بقا

کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد دومیر وفا	رمز قدرت چنین نمود افشا
صعوه جسم قید غم شد باز	باب نصر شته قدم شد باز	نوبت خرگه و علم شد باز
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد دومیر وفا	باز از این نغمه کرد دل پرواز
و عده نصر خود وفا فرمود	یدت آمید وقت دار گشود	باز از غیب شاه ملک وجود
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد دومیر وفا	دل عشاق از این صلابر بود
فضل و تائید در که لاموت	حشمت و قدرت شه جبروت	مدد و قوت مه ملکوت
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد دومیر وفا	سرود این ترانه در ناسوت
خواستندی نهان کنندش باز	داد مرده زیار بی آساز	سخ چه بگشود شاه شیراز
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد دومیر وفا	شد جهانگیر آخرین آواز
بود همچون قوم طغیان	کرد جلوه در عالم امکان	ذات ابلی چو از جهان نهان
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد دومیر وفا	تا که این رزنگشت فاش عیان
آخر الامر غم هر خفاشش	از حد در فغان و در پر خاش	همه از آن جبین پر توپاشش
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد دومیر وفا	سر نصرت از این بیان فاش
بعضی آزاد بود بعضی اندر دام	کرد او در شش زخیل انام	گشت چون رستخیز از آن اندام
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد دومیر وفا	ابل دل شاد از این سرود پیام
ملک و ملک با هزاران شو	هر دمی آشکار شش و نشور	زان قد و قامت نگار چو حور
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد دومیر وفا	میدند این ندا کنون در صورت

شد سپس پرده در زوابع	در بلا بهر شش امر بدیع	هستد بود گر چه ذات منبع
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	کرد دفع هموم از این ترجیع
گشت گیتی سستان شیه شاق	باجنود صلاح و صلح و وفاق	شمس تائید باز کرد شراق
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	زنده زین نای شد دل عشاق
شمس رویش چو جلوه گر آمد	جلوه گر روی چون تسر آمد	باز شد راه سفر آمد
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	خبر اینگونه مشتهر آمد
آیت نصرت و خیام کرم	فوج تائید دعون ذات قدیم	شیه شاق زد برون چو قدم
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	زد در آفاق ازین نوید علم
زنگ غم از دل جهان بزود	خوان فضل و می تھا بخشود	مر تفع خیمه هدی فرمود
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	هر دلی را ازین صلا بر بود
عالمی را نمود باده پرست	جام پیمان گرفت اندر دست	ساقی باقی بساط است
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	تا عیان این نداشتد از هرست
هر دم از شوق باد و صد تبریک	کرد طی محیله املانیک	دلبر شرق و سرور تاجیک
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	بزد و این نعره کشتی سد ریک
فلک زد طعنه بر فلک ز خروش	ارض شد غبطه ساد و سرش	مربش چون کشید در آغوش
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	بهر ازین نغمه دائم اندر جوش
کرد سیر بلا و حوسل محن	هر دل از روی او شود گلشن	تا کند ملک غیب را بر جوشن

کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	زین نواجبت جان نوهرتن
بنیویورک گشت با تجیل	وارو آن دلبر جمیل طویل	شد چوده روز از مه اپریل ^{۱۲}
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	برزو این ناله صور اسرافیل
ذره چون مهر و جسم چون جان شد	افق غرب شرق حسان شد	رخ او تا ز غرب تابان شد
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	هرتن از این بیان غزلخوان شد
نقشش داد مرده مار ارجان	در بدی و حکم گشود زبان	در کناس چو آن مسیح زمان
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	شد ز هر گوشه این ترانه عیان
چون گل نو بهار بشکفته	بر لبی زان نگار آشفته	کرد بیدار هر دل خفته
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	گفت ازین نامی راز نهفته
هر دل از شوق داشت ناله و دف	در کناس ز دنگف برفت	طالبان لغای او صف صف
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	خواند ناقوس این بیان ز شف
کوسس کو بیدانگ یا ستوح	حامی شاه بود در بیت روح	هر رمی با جنود نصر و ستوح
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	زین فغان باب عشق شد منقوح
زنده کردی میا گل مشتاق	ایحی از روح فیض و فضل و فاق	ای شه عهد و دلبر مشتاق
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	واله شد زین فغان و شور آفاق
زدی آتش بجان مردوزن	شبیفته کردی از رخ روشن	قلب هر مصل ای نگار ز من
کرد آهنگ ملک امریکا	که شهنشاه عهد و میر وفا	بر شد این نامی و نغمه از هر تن